**مدت: 5/51 دقیقه**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

آخرین جوابی که برای حل مشکله عدم حجیت صدوری روایت مروی عن الخصال و الامالی می‌توان داشت این هست که خب این دو نقل که متن واحدی به دو سند مختلف نقل شده تا سند اول می‌رسد به محمد بن أبی عمیر و ایشان از عبدالله بن بکیر و زراره یعنی عبدالله بن بکیر عن زراره، دوم هم همین طور. و این‌ها آن محمد بن احمد عن ابراهیم بن اسحاق و این جا احمد بن محمد بن حسن بن ولید، این دو تا هیچ مرتبط با هم نیستند. دو فرد جدای مجزای غیر مرتبط که احتمال این که این‌ها نشسته باشند گفته باشند بیایید یک دروغی جعل کنیم، این وجود ندارد در این جا، یا حداقل این که احتمال عقلایی نیست. چون این‌ها اصلاً مرتبط نیستند. خب وقتی دو نفر ولو این‌ها را ما نمی‌شناسیم، جرح نکرده کسی آن‌ها را، نمی‌شناسیم، جهل است دیگه، یا حالا به ضعف هم بشناسیم. یکی را حالا ممکن است آن ابراهیم بن اسحاق را بگوییم ضعیفٌ فی حدیثه اما وقتی این دو نفری که هیچ ربطی با هم ندارند می‌آیند یک مطلبی را که عبارةً، مضموناً و عبارةً مثل هم هستند نقل می‌کنند آیا برای انسان اطمینان پیدا نمی‌شود که این‌ها جعل نکردند چون خیلی خیلی مستبعد است ولو استحاله عقلی ندارد که دو نفر یک مطلبی را بخواهند جعل کنند و اتفاقاً مضموناً و لفظاً مثل هم در بیاید. حالا یک وقت مثلاً یک جمله است باز احتمالش خیلی زیاد دور از ذهن نیست. اما وقتی چند سطر است، مطالبش همه مثل هم، الفاظ هم مثل هم، این برای انسان قابل تصور نیست که دو نفر بیایند دروغ جعل کنند و عین هم باشد. بنابراین خود این، انسان در امور خارجی، در زندگی روزمره خودش این استیثاقاتی که پیدا می‌کند خیلی جاها چه جوری است؟ همین جور است دیگه، راه‌هایش همین است، مطلبی را از کسی که اصلاً ربطی به آن دیگری ندارد می‌شنود که می‌گویند بله آقای فلان این مطلب را گفت بعد می‌بیند یک نفر دیگه هم که می‌داند اصلاً ارتباطی با او ندارد این هم دارد عین همان مطلب را با همان خصوصیات‌، با همان چیزها از آن آقا نقل می‌کند. خب آدم وقتی که تصادق این دو نقل را و تساوی این دو نقل را در صورتی که دارای مضمون واحد متعدد و الفاظ چند سطری، نه فقط حالا مثلاً یک کلمه قصار که حالا ممکن است آن این حرف را زده باشد آن هم همان را ساخته باشد. این می‌شود، چیزهایی که کوتاه باشد و به خصوص یک جوّ سیاسی خاصی اگر باشد، یک چیزی باشد ممکن است یک جمله حالا بسازند. هم آن اتفاقاً ذوقش مثل آن درآمده باشد، هم ذوق آن مثل آن درآمده باشد، یک چیزی هر دو ساخته باشند. آن جور جاها ممکن است که یک جمله باشد، دو جمله باشد، این جور جاها. اما وقتی مثل این روایت ما که پنج شش سطر است، هفت هشت سطر است، مطالبش عین هم است، الفاظش عین هم هست دارند می‌گویند انسان این جا برای او اطمینان حاصل می‌شود و ما باید غفلت از این که نکته در روایات زیاد نکنیم. گاهی این جور بعضی‌ها تعامل‌شان با اسناد هست که هذا ضعیفٌ ضعیفٌ ... و حال این که می‌بینید بابا این ضعیفٌ باید نگاه کنید، این چند نفری که.... ولو افراد ضعیف توی بعضی‌هایش هست یا مجهول الحال در آن هست اما اگر این‌ها مختلف هستند، افراد یک زمان واحد نیستند، مال یک جای واحد نیستند، مال حوزه واحد نیستند، آدم‌های مختلف هستند خب این وقتی که تساوی در نقل با مضمون‌های واحد شد انسان اطمینان پیدا می‌کند که این حرف جعل نشده. بنابراین ما این جا می‌توانیم از قبلی‌ها تا این دو نفر که خیال‌مان راحت است، به حضرت عباس می‌دانیم صدوق جعّال نیست، وضّاع نیست. پس در آن سند اول تا ابراهیم بن اسحاق سند تا او که درسته، نسبت به آن‌ها آدم‌های موثقی هستند، می‌دانیم که آن‌ها جعل نکردند. در سند دوم هم تا احمد آدم‌های موثقی هستند پس می‌دانیم آن‌ها هم جعل نکردند. نه در سند اول دروغ بسته شده بر ابراهیم بن اسحاق چون ثقات هستند آن‌ها. نه در سند ثانی دروغ بسته شده بر احمد بن محمد بن حسن بن ولید. به این دو تا دروغ بسته نشده پس این دو تا، آن آدم که ابراهیم بن اسحاق در آن سند بود و این آدمی که این جا هست این‌ها بر این‌ها دروغ بسته نشده. آن حرف را زده، این حرف را هم زده. حالا این دو تا... بعدی‌ها هم که آدم‌های موثقی هستند، این‌ها دارند می‌گویند آن‌ها این جوری گفتند. حرف این جا است که اگر این دو تا جعّال بودند، وضّاع بودند، از پیش خود درست کردند یا تغییر دادند این امتناع عادی داشت که این جعل‌شان عین هم در بیاید. هر دو دارند دروغ می‌بندند ولی هر دو هم می‌گویند إبن أبی عمیر عن عبدالله بن بکیر عن زراره عن الصادق(ع) عن رسول الله(ص)، این حرف‌ها. خب یکی‌شان اقلاً به غیر زراره نسبت می‌داد، بن غیر عبدالله بن بکیر نسبت می‌داد. سند یکی، امام منقولٌ منه یکی، بعد آن‌ها همه‌شان از پیامبر(ص)، همه هم الفاظ مثل هم، مفاد مثل هم، مضامین مثل هم. توی حرف‌ها هم «و الجهاد و ؟؟؟» خب آن یکی می‌خواست بگوید «هو الشرف»، آن یکی یک چیز دیگه، آن یکی‌شان یک چیز دیگه می‌گفت. این که عین هم این‌ها در بیاید این... یک وقتی مرحوم والد قدس سره که یک مقاله‌ای داشتند، ما بچه بودیم آن مقاله ایشان را خواندیم در گمان می‌کنم یکی از مکتب اسلام شاید بود. ایشان چند تا چیز بود که می‌نوشتند. ایشان برای تقریب به ذهن جوان‌ها این مثال را زده بودند که اگر کسی بیاید بگوید که یک کتاب منظم پرمعنای خیلی پر نغزی وجود دارد، می‌گویند آقا این کتاب را از کجا گرفتی؟ مؤلفش کیه؟ می‌گوید هیچی، دفترم آن جا بود زیر طاقچه، دوات هم بالا بود یکهو افتاد روی این دفتر من یکهو همین جوری این‌ها نقش بسته و این جوری شده، نه کسی تألیف کرده، نه خودم، نه دیگری، هیچی. دفترم سفید بود آن جا بود دوات هم بالای طاقچه بود یکهو یک حرکتی یک چیزی مثلاً یک تکانی خورد افتاد و یکهو همین کلمات به این خوش تربیتی و خوش مضمونی و این مطالب مهم یکهو همین جوری... این را کسی باورش می‌آید یا اگر کسی این جور حرف بزند می‌گوید آقا این را باید برد تیمارستان. خب حالا این نظام آفرینش، این نظم عجیب عالم در خود انسان، در خلقت این‌ها. بگو همین جوری هیچی نبوده، همین جوری یکهو چیزی به هم خورده و این جور درست شده. این مغز، این قلب، این سایر اعضا و جوارح درونی انسان، این جور با محاسبات دقیق. یک ذره‌اش این ور و آن ور می‌شود آقا مریض می‌شود، چه می‌شود، فلان می‌شود. یک ذره این طرف و آن طرف می‌شود، حرکت خورشید، حرکت زمین، حرکت ماه چه جور می‌شود، این‌ها را می‌شود گفت همین جوری. این همان برهان نظم است که عقل باورش نمی‌آید که همین جوری بدون این که یک مدبر حکیم قادر منظمی وجود داشته باشد این‌ها درست شده باشد چون این‌ها تصادف این و آن اصلاً عقل نمی‌پذیرد. این جا هم همین جور است؛ دو نفر خواستند جعل بکنند اتفاقاً به هم ربطی ندارند، آن سندش را مثل این سند ساخته، متن را هم مثل این ساخته، امام منقولٌ منه، معصوم منقولٌ منه عین هم درآمده. این از عجائب ...

سؤال: ؟؟؟

جواب: نه می‌گوید این‌ها ربطی ندارند به هم دیگه.

سؤال: ؟؟؟

جواب: بله. از احوالات‌شان در رجال و این که این‌ها مال حوزه واحد هم نیستند.

سؤال: ؟؟؟

جواب: بله، اساتیدشان مختلف است، شهرهای مختلف.

سؤال: ممکن است استاد مختلف باشد ؟؟؟

جواب: بله، ببینید این باعث می‌شود که شما بگویید استحاله ندارد. اطمینان داریم می‌گوییم. باتوجه به این‌هایی که نگاه می‌کنیم اطمینان برای انسان حاصل می‌شود و این در عده‌ای از روایات فراوان این جوری هست، روایاتی که سندهایش مختلف هست ولی مضامین واحد است.

سؤال: ؟؟؟

جواب: آن هم اختلاف نسخه شاید باشد و الا تفاوت آن چنانی نیست.

سؤال: ؟؟؟

جواب: بله، اگر این‌ها ارتباط داشته باشند چرا، مال یک حوزه واحد باشند بله و لکن این‌ها که نه، ارتباط ندارند، آمده باشند تواطئ بر کذب کرده باشند...

سؤال: تواطئ نکردند این ؟؟؟

جواب: خب باشد، از آن دیده بعد گفته حالا بیاییم یک حدیثی نقل بکنیم. آن ساخته او را به عنوان خودش گفته باشد، خودش دارد نقل می‌کند بدون این که آن را واسطه قرار بدهد به خصوص این که این‌ها یک جهات دیگری هم انسان در آن توجه بکند این است که این‌ها اخباری که می‌گفتند این‌ها توی حوزه‌ها دهن به دهن می‌شده، افراد دیگر می‌شنیدند، این شبیه این بوده که الان مثلاً کسی که توی تلویزیون یا توی رادیو اخبار می‌گوید خب ما نمی‌شناسیم ایشان را، می‌گوید از کجا که این راست می‌گوید، شاید دارد خودش جعل می‌کند، شاید یک جای آن را کم و زیاد می‌کند اما چه قرینه‌ای همراه آن است که آدم اطمینان پیدا می‌کند؟ می‌گوید این الان اگر این جا دروغ بگوید یا کم و زیاد بکند این یقه‌اش را می‌گیرند، می‌گویند... چون چنین چیزی وجود دارد می‌فهمیم که این جرأت نمی‌کند که کم و زیاد بکند. وقتی توی حوزه‌های علمیه یک کسی آن جاها نامه او را بیاید بگوید کجا از او شنیدی، تو که شاگرد او نبودی، تو از کجا خبر داری، از کجا می‌گویی او گفته؟ این جور چیزها وجود داشته. علی أی حالٍ اگر کسی به این امور هم برای او اطمینان حاصل بشود که این دیگه اطمینان شخصی است با توجه به این‌ها خب این هم آخرین راهی است که با آن می‌توان این اشکال حجیت صدور را تمام بکند. حالا ما احتیاجی به همه این راه‌ها نداریم چون بحمدالله گفتیم هم احمد بن محمد بن حسن بن ولید وثاقتش ثابت است به خاطر آن شهادت‌هایی که بود. پس بنابراین از این راه کفایت می‌کند. این اشکال اول که تخلصنا منه.

اشکال دوم...

سؤال: ؟؟؟؟

جواب: بله یکی از راه‌ها هم اتفاقاً همین است. ببینید اگر کسی معمول حرف‌هایی که می‌زند می‌گوییم در اسناد چیز هم وجود دارد یا گفته نشده که همان سندهای دوقلو، سه قلو که وجود دارد، اختلاف نسخه‌ای نقل نشده، معلوم می‌شود این هم آدم منضبطی است، آدم راستگویی است، امانتداری است و همین راه عقلایی... عرض کردیم چند بار راه عقلایی برای این که انسان وثاقت افراد را به دست بیاورد همین است، از کجا می‌فهمد این رفیقش آدم ثقه‌ای است. آدم از کجا می‌فهمد با کسی رفیق است، هم مباحثه بوده، هم درس بوده می‌گوید این آدم ثقه است، از کجا می‌فهمد؟ از این که ده‌ها بار حرف زده رفته دیده با واقعیت مطابق است یا با حرفی که از دیگران که موثق بودند پیش او دیده مطابق است، نه خلاف است، حرفی خلافی که موافق حرف‌های دیگران باشد، یا خلاق واقع نفس الامر باشد، حرف زده بعد دیده همین جور است. ده بار، صد بار این جور که شد می‌فهمد بله دیگه، اطمینان.... این‌ها اماره عقلایی است بر این که بله این آدم آدم درستی است، آدم راستگویی است. عقلای عالم برای توثیق، برای تعدیل، برای این‌ها چه راهی غیر از این دارند. مگر کسی واقف به ضمائر افراد است، مگر به واقعیات درون افراد انسان وقوف دارد. خب راه عادی همین است دیگه.

سؤال: ؟؟؟

جواب: این راهی که گفتیم نه، این روایت را درست می‌کند نه وثاقتش را. که اگر یک جایی متفرد بود آن جا دروغ نگفته، جعل نکرده. نه، خود این روایت فقط درست می‌شود با این بیان.

و اما اشکال دومی که در استناد به این روایت بود که قبلاً هم طرح کردیم منتها حالا به این ترتیب اول گفتیم اشکال اول این است که حجیت صدوری ندارد که تخلصنا منه که دو بیان داشت.

بیان دوم و اشکال دوم و مناقشه دوم این است که این خبر با اخبار دعائم الاسلام تعارض دارد حالا ولو این که نگوییم این تعارض باعث.... و تخالفش با آن‌ها موجب عدم حجیت می‌شود چون مخالف حجت قطعیه است. این را ولو نگوییم. و کسی بگوید نه، به نظر من آن روایات به حدی نیست که به سنت قطعیه برسد ولی خب این با آن‌ها تعارض دارد. چون آن‌ها می‌گویند پنج تا است، و ظاهرش حصر است و این دارد تصریح می‌کند به این که ده تا است، مبنی بر ده تا است. آن می‌گوید اسلام مبنی بر پنج تا است. خب این هم بحث از آن کردیم و حالا این جا گفته می‌شود... این تتمه‌اش را عرض بکنیم. گفته می‌شود که این‌ها تعارض دارند، حالا که تعارض دارند یا آن‌ها بر این مقدم هستند به خاطر تراکم و تعدد و قوت اسنادی که آن‌ها دارند و یا اگر این را نپذیرد کسی حداقلش این است که تعارضا تساقطا. نه آن‌ها ثابت است نه این ثابت است. بنابراین نمی‌توانیم به این استدلال کنیم برای تعبدی بودن امر به معروف و نهی از منکر چون این مستندش این روایت است، این روایت با آن روایت تعارضا تساقطا. یا آن‌ها مقدم هستند پس این از حجیت می‌افتد یا اگر این را نپذیریم این‌ها تعارض می‌کنند، تساقط می‌کنند، پس بنابراین به این روایت نمی‌شود استناد کرد برای تعبدیت امر به معروف و نهی از منکر.

قد یتخلص از این اشکال و آن چه که دیروز ظاهراً عرض کردیم و آن این است که کسی بگوید این روایت نص است در این که مبنی بر ده تا است. آن روایت ظاهر است چون به مفهوم تحدید دارد دلالت می‌کند، می‌گوید پنج تا یعنی مازاد بر این پنج تا نیست. آن مفهوم تحدید است، این نص است بر ظاهر مقدم می‌شود یا این اظهر است آن ظاهر است اظهر بر ظاهر مقدم می‌شود بنابراین می‌گوییم آن‌ها که پنج تا گفته می‌خواست پایه‌های اهم را بگوید، ده تا پایه دارد اما پنج تای آن از همه اهم است آن‌ها. این‌ها با این پنج تای دیگه که توی این روایت ذکر شده این‌ها هم پایه هستند، بنی علیه الاسلام اما به آن قوت نیستند، به آن اهمیت نیستند، پایه‌ها مختلف است دیگه. یک ساختمان پایه‌هایی که دارد این‌ها با هم دیگه مختلف هستند.

عرض کردیم به این... این را هم جواب دادیم از این که این جمع دلالی اگر یک روایت آن طرف بود، دو تا روایت بود این جا این بود، بله این جمع قابل قبول بود که این طور معنا بشود. اما همان طور که عرض کردیم وقتی متراکم باشد آن طرف، تراکم و اصرار بر یک ادبیات و بر یک بیان آن هم از ائمه مختلف یعنی از رسول خدا(ص) تا ائمه هدای دیگر علیهم السلام این تراکم و اصرار ورزیدن باعث می‌شود که آن ظهورات تقویت پیدا می‌کند بعضها ببعض و می‌شود مثل چی؟ می‌شود مثل یک نص و این خودش یک مطلبی است که آقای آخوند قدس سره یک کتابی دارند فوائد الاصول، غیر از کفایه‌شان و حاشیه بر رسائل یک فوائدی ایشان دارند که در بعض چاپ‌های قبل با خود حاشیه‌ ایشان بر رسائل چاپ شده. ولی بعداً وزارت ارشاد این دو تا را جدا کرد و دو تا را هم چاپ کرده ولی خیلی مطلوب آن اوائل چاپ شده. شنیدم ظاهراً یا دیدم که چاپ دیگری هم دارد که تصحیح بهتر شده. حالا آن کتاب خیلی پرفایده است، مطالب مهمی در آن فوائد آقای آخوند دارند. یکی از حرف‌هایی که ایشان زده در آن این است که... قریب به این مضمون. که ما گاهی ظهوراتی داریم که از مجموع حرف‌ها تازه یک ظهوری پیدا می‌شود و حالا یک بحث‌هایی در آن جا هست. این ظهورهایی که پیدا می‌شود گاهی مثل یک عام می‌شود که احکام عموم و مطلق بر آن بار بشود. یعنی چطور؟ این روایت تنها را با این روایت که می‌سنجیم نسبت‌شان عموم و خصوص مطلق نیست ممکن است من وجه باشد. با آن تکی که می‌سنجیم عموم و خصوص من وجه است، اما این مجموعه این حرف‌ها را که نگاه می‌کنیم روی هم رفته عرف می‌فهمد یک کلی این جوری می‌خواهد بگوید پس دیگه نسبت این روایت را با تک تک آن‌ها نباید بسنجیم، با آن مصطیاد از این مجموعه حرف‌ها که یک کبرای کلی می‌شود و نسبت این با آن می‌شود اخص مطلق می‌سنجیم و آن را آن وقت تخصیص می‌زنیم.

سؤال: ؟؟؟

جواب: نه، این را نمی‌خواهد بگوید. علاوه بر این که قوت صدور ایجاد می‌کند که علم به صدور می‌شود، تواتر ایجاد می‌شود، قوت مضمون ایجاد می‌کند. مثل این که مثلاً هی از شما سؤال بکنند، بارها از شما سؤال می‌کنند اعلم علمای اسلام فرض کنید کیه؟ هی می‌گویید شیخ طوسی است. این آقا آن آقا، صدها مورد از شما سؤال می‌کنند می‌گویید شیخ طوسی است. یک جا یک نفری حالا او هم ثقه آمد نقل کرد گفت ایشان فرمودند شیخ طوسی و شیخ مفید. که بابا ده‌ها بار، صدها بار از او سؤال شده فقط گفته شیخ طوسی. یعنی فقط نه که گفته فقط. یعنی او هی گفته شیخ طوسی، شیخ طوسی، بابا اگر این جوری بود یک چند بار دیگه، یک جاهای دیگه هی می‌گفت و مفید بود. بله اگر یک بار یک جا گفته شیخ طوسی یک بار هم یک جا گفته شیخ مفید حالا گفته، حالا این قابل جمع بود، اما ده‌ها بار، صدها بار این جور بگوید. این می‌فهمند که این دیگه قابل جمع نیست. این اباء از جمع پیدا می‌کند. این مطلب را شیخنا الاستاد قدس سره در اطلاقات و عمومات هم می‌فرمود که ... و این خودش بابٌ که اگر ما یک ده‌ها روایت داریم حالا ایشان شاید پانزده تا می‌فرمایند. اگر پانزده تا روایت داشته باشیم که مطلق گفتند، مطلق گفتند، مطلق گفتند.... بعد کسی رسیدند پاسخ سؤال که دادند مطلق فرمودند حالا این جا قید می‌زند. این می‌فهمیم که نه این جا تقیید نمی‌شود آن مطلق. بلکه آن مطلق لقوته و اصرار المتکلم علیه قرینه می‌شود که این جا که دارد یک قیدی می‌زند افضل افراد را خواسته بگوید. این تصرف در این می‌شود به قرینه آن. نه این یک دانه بخواهد تصرف در آن مطلقات متعدده و کثیره بکند، آن را تقیید بکند. این جا برعکس عمل می‌کند. شبیه این که مثلاً در روایات فراوان آمده که هی سؤال کردند گفته إغسل إغسل إغسل، نگفته إغسل ثلاث مرات. هی گفته إغسل... همین طور إغسل... حالا یک روایت آمده سندش هم درست است می‌گوید إغلسه ثلاث مرات. ایشان می‌فرماید آن‌ها تقیید نمی‌شود.

سؤال: ؟؟؟

جواب: نه این جور نیست.

سؤال: مثلاً از امام سجاد و امام حسین علیهما السلام پنج تا روایت داریم، ده تا مطلق داریم، امام باقر(ع) ؟؟؟

جواب: نه، آن‌ها هم زیاد باید بگویند. اگر برای تدریجیت باشد این را هم زیاد می‌گویند نه یکی بگویند، و معمولاً تدریجیت هم این جور نیست که آن‌ها در آن طرف این قدر هی اصرار بر اطلاق بفرمایند، مطلق بفرمایند.

سؤال: حاج آقا در اطلاق تفاوت می‌کند، در اطلاق ؟؟؟؟

جواب: این جا هم همین جور است.

سؤال: ؟؟؟

جواب: مبانی ؟؟؟ ما بنی علیه الاسلام را دارد می‌گوید.

سؤال: ؟؟؟

جواب: هیچ فرقی نمی‌کند، بلکه این بالاتر از مطلق است.

سؤال: ؟؟؟

جواب: همه جا می‌گوید ؟؟؟ گفتم، توضیح دادم آن روز، دعائم الاسلام هی می‌‌گوید پنج تا، یا می‌گوید پنج تا که کثیر است، نام پنج تا را می‌برد، یا آن‌هایی که به حمل شایع صناعی همان پنج تا را نام می‌ّبرد، کلمه پنج تا را نمی‌گوید ولی همان‌ها را ذکر می‌کند می‌گوید این‌ها بنی علیه الاسلام. همه جا این جوری می‌گوید حالا یک روایتی یک کسی آمده نقل کرده این جور شده ما بگوییم دست از آن‌ها برداریم، حداقل این است که اجمال پیدا می‌کند، تردید پیدا می‌‌شود، ظهور و این که آدم تردد پیدا می‌کند می‌گوید باید بروم از او بپرسم، نمی‌دانم. حداقلش این است که این جور می‌شود.

پس بنابراین این اشکال دوم. اگر ما نگوییم تعارض می‌کند و نگوییم مخالف سنت قطعیه است که به خاطر این که مخالف سنت قطعیه است ما اشکال کردیم، سند را از جهت دوم درست کردیم، از جهتی که مخالف سنت قطعیه است گفتیم شرط حجیت را ندارد. اگر از آن غمض عین بکنیم باز این اشکال وجود دارد که این جا تعارض می‌کنند، آن‌ها بر این مقدم است. اگر شما از این هم اباء دارید قهراً تعارض می‌کنند، تساقط می‌کنند که این دیگه این آخری که تعارض می‌کنند تساقط می‌کنند این بنابر فرضی است که قبول نداریم آن فرض را، می‌گوییم اگر کسی آن حرف را بزند این جور خواهد شد.

خب و آخرین اشکالی که بر استدلال به این روایت هست این است که...

سؤال: ؟؟؟

جواب: نه گفته عشرة اسهم.

سؤال: ؟؟؟

جواب: چی را توضیح داده؟ پنج تا را توضیح داده؟

سؤال: عشره را یکی یکی توضیح می‌دهد.

جواب: بابا آن گفته پنج تا، این می‌گوید ده تا است.

سؤال: ؟؟؟

جواب: بیان دیگر نیست، اضافه کردن است نه بیان دیگر همان باشد.

سؤال: ؟؟؟

جواب: اصلاً عرفی نیست، اگر ده‌ها بار از من سؤال کردند که قواعد طلبگی چیست؟‌ گفتم پنج تا است. هی گفتم، هر کی پرسیده گفتم پنج تا است. در سالیان متمادی هر کی از من پرسیده گفتم پنج تا است، پنج تا است. یا گفتم پنج تا است و نام بردم یا اگر پنج تا را هم نگفتم همان‌ها را، همان پنج تا را گفتم. حالا یک روزی یک کسی می‌آید از من نقل می‌کند که ایشان گفت ده تا است.

سؤال: اگر آن ناقل موثق باشد؟؟؟

جواب: نه، اگر قطعی باشد در مورد مثل من می‌گویید عقیده‌اش عوض شده. می‌گویید این نفی ما سبق است. می‌گویید عقیده‌اش عوض شده، آن وقت خیال می‌کرده پنج تا است، عقلش نرسیده حالا تکامل پیدا کرده می‌گوید ده تا است.

سؤال: ؟؟؟

جواب: این جور نیست مراجعه بفرمایید، جامع احادیث شیعه را مراجعه بفرمایید ظاهراً چهل و یک روایت یا چند در همین باب ذکر کرده.

سؤال: ؟؟؟

جواب: آن غیر این بود، آن وقت حاجت بود، آن غیر از این بود.

سؤال: ؟؟؟؟

جواب: آره، چون وقت‌مان تنگ است آقا جان پنج دقیقه بیشتر وقت نداریم می‌خواهیم تمام کنیم ان شاء الله.

عرض آخری که می‌خواهیم این جا عرض کنیم این است که کسی می‌گوید آقا این روایت ما اصلاً اطمینان به این که فرموده مبنی است علی عشرة اسهم ؟؟؟ چون فرمود بنی الاسلام علی عشرة اسهم. بگوییم بنی الاسلام. اشکال این است که همین روایت را در علل الشرایع صدوق... این روایت 36 بود به حسب ترتیب جامع احادیث شیعه روایت 37 بود.

در علل الشرایع همین روایت را نقل می‌کند:

«أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ حَاتِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَبْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْهَاشِمِيُّ قَالَ إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الدَّيْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ بْنُ هَمَّامٍ عَنْ مُعَمَّرٍ عَنْ قَتَادَةَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص جَاءَنِي جَبْرَئِيلُ فَقَالَ لِي يَا أَحْمَدُ الْإِسْلَامُ عَشَرَةُ أَسْهُمٍ وَ قَدْ خَابَ مَنْ لَا سَهْمَ لَهُ فِيهَا أَوَّلُهَا شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ هِيَ الْكَلِمَةُ وَ الثَّانِيَةُ الصَّلَاةُ وَ هِيَ الطُّهْرُ وَ الثَّالِثَةُ الزَّكَاةُ وَ هِيَ الْفِطْرَةُ...»

تا آخر، که همان مطالبی که بوده. خب این جا نگفته «بنی علی عشرة اسهم» گفته اسلام ده تا سهم دارد، اما همه این ده تا پایه‌ها هم هستند یا نه. آن روایت می‌گوید «بنی علی عشره» این روایت ندارد «بنی علی عشرة» و آن که می‌شود استدلال بر آن بکنیم آن «بُنی» بود که محقق خویی یا صاحب مبانی منهاج الصالحین گفتند نمی‌شود چیزی که «بنی علیه الاسلام» امر غیر قربی باشد. اما این که اسلام دارای ده تا سهم باشد بعضی‌هایش قربی نباشد اشکالی ندارد. پایه‌ها نمی‌شود اما سهام که می‌شود. این پس بنابراین ثابت نیست. این «بُنی» که در آن جا نقل شده این ثابت نیست.

خب این جا هم از باب آن فوت و فن فنی اجتهادی شما ممکن است بگویید دوران امر بین زیاده و نقیصه است. این «بنی علی عشرة» که آن اضافه دارد این نقل نکرده و اصالة عدم الزیادة می‌گوید چی؟ می‌گوید آن روایت خصال و امالی به خصوص که یؤید آن دو تا سند دارد تا محمد بن أبی عمیر، دو سند دارد، در دو کتاب ذکر شده، این هم تأیید می‌کند اصالة عدم الزیادة را. خب جواب این مسأله این است که از این راه نمی‌توانیم تخلص بکنیم به خاطر این که گفتیم کبرای این مسأله کبرای تمامی نیست وفاقاً لحضرت امام قدس سره و بعضی محققین دیگر که در عرف... در شرع که چنین قانونی؛ اصالة عدم الزیادة تعبداً نداریم، این یک اماره عقلایی است، ظنی است، عقلاء هم بر این اتفاق نمی‌کنند، در مهام امورشان اگر یک وقف‌نامه‌ای، یک وصیت‌نامه‌ای وراث هم به ضررشان است، آن گفته مثلاً یک چیز اضافه دارد، این کم دارد این جور نیست که بگویند ... می‌گویند؟؟؟؟ نه این که بیایند بگویند اصالة عدم الزیادة.

پس بنابراین این کبرای این مطلب تمام نیست. و لکن الجواب الصحیح این است که این نقل علل الشرایع افرادی در این هستند که غیر واحدی از این‌ها اقلاً مجهول الحال هستند. پس این نقل علل اصلاً ثابت نیست تا این که بخواهد قرینه بشود و اشکال درست بکند برای آن نقل قبلی و الا اگر این نقل تمام بود و سندش تمام بود این جای این سخن بود که این اشکال هم وارد بشود.

خب آخرین روایتی که به آن می‌شود استدلال کرد و قد یستدل بها علی اصالة التعبدبة فی الواجبات و الأوامر این روایاتی است که صاحب وسائل در باب پنجم از ابواب مقدمات وسائل جمع فرموده و هم چنین در جامع احادیث شیعه هم در همان ابواب مقدمات آمده که: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» یا «الاعمال بالنیة» السنه مختلفی دارد و به این روایت شریفه استدلال شده، هم در اصول بعضی استدلال فرمودند، هم در فقه شایع است در کلمات بزرگان که به این استدلال فرمودند برای اثبات تعبدیت اوامر. چون فرموده «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» تقریب استدلال این است که کلمه نیت ولو در لغت به معنای قصد است اما روشن است که «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» از این نیت معلوم است که قصد مراد نیست چون توضیح واضحات است، بله هر کاری بدون قصد که نمی‌شود. فاعل مختار کار را با قصد انجام می‌دهد حالا این چیه که پیامبر و ائمه در جاهای مختلف هی بگویند «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» مثل این که بگویند «إنّما الحیاة بالتنفس» هی روایات داشته باشیم «إنّما الحیاة بالتنفس» حیات و زندگی به این است که آدم نفس بکشد. خب این چیز واضحی است، گفتن ندارد که حالا امام و پیامبر بیاید یک چنین حرفی بزند. پس اگر نیت را بخواهیم به معنای قصد یا همان معنای عرفی و لغوی اولی آن بگیریم یک کلام بی‌فایده‌ای است که لایلیق صدوره از آن بزرگواران. پس خود این قرینه می‌شود که از این نیت چی مقصود است؟ همان که توی کتب فقهی می‌گویند یعنی قصد قربت، یعنی قصد امتثال.

خب وقتی که این شد پس این روایت دارد می‌گوید «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» تنها عمل تحقق پیدا می‌کند با نیت. یعنی اگر نیت نداشته باشد آن عمل تحقق پیدا نکرده و هیچ لازم هم نیست که ما مجاز و این حرف‌ها قائل باشیم چون وقتی شارع عمل را جزء آن، یا شرط آن را نیت قرار داد یعنی قصد قربت قرار داد خب الکل ینعدم بانهدام جزئه و شرطه. آن واقعاً آن عمل نیست، نمازی که رکوع نداشته باشد نماز نیست، نمازی که سجده نداشته باشد نماز نیست، نمازی که نیت قربت نداشته باشد نماز نیست. این جا هم دارد «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ».

سؤال: در مقام انشاء است.

جواب: لازم نیست انشاء باشد، اخبار هم باشد همین جور است.

سؤال: راجع به ارزش عمل است.

جواب: چرا؟ کجا نوشته انما ارزش عمل؟ از کیسه‌مان یک... شما از خاندان نبوت هستید ولی حق این را ندارید که چیزی استقراء بکنید.

سؤال: ؟؟؟ ناظر به جنگی است که پیامبر بودند.

جواب: کجا ناظر به جنگ است این همه روایات. اصلاً ناظر به این حرف‌ها نیست.

سؤال: ؟؟؟

جواب: نه، این روایات متعدد است اصلاً همه‌اش این جوری نیست. بله لا قول الا بعمل و لا عمل الا به چی و لا... خیلی روایت است، یکی دو تا نیست این روایات این باب.

خب این هم یک استدلالی است. آیا این استدلال تمام است؟ اگر ما وقت داشتیم خود این روایت یک هفته حداقلش احتیاج به بحث دارد. هم اسناد روایات که سندهایش کجاست و هم دلالتش، چون یک وقت ما محاسبه کردیم شاید مجموع حرف‌هایی که زده شده در این روایت و کلمات فقهاء 150 احتمال شاید درست بشود که حالا‌ آن‌ها خیلی بخواهیم از روایات طویل البحث و طویل الذیل همین روایت است که این چی می‌خواهد بگوید، همین جور است که مستدل دارد می‌گوید «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» یا معنای دیگری دارد.

حالا جواب خلاصه‌ای که امروز می‌خواهیم عرض کنیم این است که اولاً برای این که این نیت را ما بیاییم به معنای قصد قربت بگیریم بعد از این که در لغت نیست، در این‌ها نیست، اول کلام است. و ثابت نیست این مسأله، این مسأله ثابت نیست که به معنا باشد. ممکن است این نیت به همان معنای قصد باشد ولی این که دارد می‌فرماید می‌خواهد را بگوید که یک کسی مثلاً می‌آید سؤال می‌کند می‌گوید ماه شعبان بوده من روزه شعبان را گرفتم بعد فهمیدم ماه رمضان بوده به درد آن می‌خورد؟ می‌گوید نه آقا نیت می‌خواهد، یعنی قصد می‌خواهد شما که به قصد رمضان نگرفتید. می‌گوید دو رکعت نماز خواندم به قصد چی، دو رکعت نماز خواندم به قصد نافله بعد فهمیدم که نه دیگه حالا آفتاب زده و گفتم بعداً ... آن می‌گوید که نه، انما الصلاة قصد می‌خواهد، شما قصد نافله داشتید قصد صلات فریضه نداشتید. پس بنابراین این جور نیست که اگر نیت را به معنای قصد بگیریم یعنی قصد عمل، قصد عنوان عمل این توضیح واضحات باشد. برای خیلی‌ها این سؤال‌ها پیش می‌آید که سؤال می‌کنند. می‌گوید آقا «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» باید قصد عنوان عمل را می‌کردی، قصد عنوان عمل مگر نکردی. نمی‌گوییم قصد قربت، قصد عنوان عمل را باید کرده باشی. قصد عنوان عمل که نکردی. می‌گوید آقا یک کسی هی می‌گفت سلام علیکم سلام علیکم ما باید جواب بدهیم؟ می‌گوید آقا انما الاعمال بالنیات، این سلام علیکم را هی می‌خواست حرفش را تصحیح کند یا این جمله را یاد بگیرد، فردا می‌خواهد برود سخنرانی توی عرب‌ها بکند می‌خواهد قشنگ بگوید یا نه واقعاً شما را قصد کرده. اگر شما را قصد کرده می‌شود تحیّت به شما و باید جوابش را بدهید. اگر نه، دارد تمرین می‌کند هی می‌گوید سلام علیکم، این جوابش واجب نیست. یا یک کسی توی نماز می‌گوید السلام علینا و علی عبادالله الصالحین. همه این‌ها صالح هستند ما باید بگوییم علیکم السلام؟ چون سلام کرده به آن‌ها؟ گفت علی عباد الله الصالحین. نه، او اصلاً نمی‌داند معنایش چیه این، همین جمله را می‌گوید، آن هم که در نماز واجب است همین تأدیه جمله است به شرط لا یا لابشرط از این که مضمون را بفهمد یا نفهمد، قصد بکند یا نکند.

پس بنابراین این که شما بگویید نیت را به معنای قصد بگیریم توضیح واضحات است و لاینبغی صدوره من المعصومین علیهم السلام، نه این چنین نیست. پس ممکن است به همان معنا باشد پس بنابراین ثابت نمی‌شود و للکلام تتماتٌ که حالا دیگه خودتان آقایان مراجعه بفرمایید فتحصل مما ذکرنا که لا آیات و لا روایات دلالت نمی‌کنند بر این که تعبدی باشد.

بقی حکم العقل که گفته می‌شود که بله حکم عقل این است که شما باید فرمانبرداری بکنید. فرمان را ببرید. فرمانبرداری معنایش چیه؟ یعنی به قصد این که او گفته و الا اگر من همین جور کارم تصادفاً همزمان شد، همراه شد با گفته مولی. او گفته مثلاً پدر گفت نان بگیر، من اصلاً نشنیدم نان بگیر خودم داشتم نان می‌گرفتم، کسی می‌گوید فرمان باباش را برد؟ تصادف شده آن نان بگیر او با این که من هم دارم نان می‌گیریم. نه، فرمانبردار این است که این قصد این بکند که می‌خواهم امتثال حرف او را بکنم.

خب قد یقال که آن چه که عقل ما حاکم است و مُدرک است این است که باید فرمانبرداری کرد از خدای متعال. فرمانبرداری به این است که به قصد امتثال بیاورید. قصد امتثال کردن یعنی همان تعبدی بودن دیگه. آن مصداق اتّم تعبدیت این است که به قصد امتثال آورده باشی و این حکم عقل است. بنابراین گفته شده دلیل اصلاً نمی‌خواهد، هر امری مگر این که شارع بگوید لازم نیست به قصد من بیاورید و الا هر جا امر کرده اصل این است که باید به قصد فرمانبرداری... عقل می‌گوید فرمانش را ببر. این هم دلیل عقلی است که گفته می‌شود.

اگر فرصت داشتیم بیشتر راجع به این توضیح می‌دادیم و عرض می‌کردیم اما فعلاً خلاصةً عرض می‌کنیم که عقل این حکم را ندارد. بعد از این که می‌گوید گفته‌های مولی علی قسمین است، خواسته‌های مولی علی قسمین است؛ یک قسم‌هایی است که مولی اطاعت در آن را می‌خواهد. یک قسم‌هایی هست که نه، اگر می‌گوید قصدش این است که این کار در خارج محقق بشود، بیش از این نمی‌خواهد. با توجه به این که عقل درک می‌کند و می‌داند که دو سنخ امر از مولی و واجب از مولی صادر می‌شود و در قسم دومش فرمانبرداری لازم نیست چون مقصد مولی آن نیست بنابراین به طور کلی نمی‌آید. و این که شما بگویید یک اصالة التعبدیه‌ای عقل در مورد اوامر دارد یعنی با این که می‌داند دو قسم است ولی بگوید اصل مادامی که احراز نکردی اصل کدام است باید بگویی آن قسم اول است، نه چنین چیزی هم در عقل وجود ندارد.

بنابراین برای اصالة التعبدیه هم ما برهان عقلی و دلیل عقلی نداریم. و تحصّل مما ذکرنا که پس بنابراین دلیلی بر این که امر به معروف و نهی از منکر تعبدی باشد وجود ندارد. بنابراین اگر کسی موفق نبود خدای نکرده و معاذالله برای غیر قصد قربت هم امر به معروف و نهی از منکر کرد از عهده این تکلیف برآمده و گناهی ندارد منتها خب ثواب حالا گیرش بیاید یا نه مسألةٌ أخری که البته در معظّم الاحکام فرمود ثواب هم به او می‌دهند اما این ثابت نیست که بگوییم ثواب هم به او داده می‌شود.

خب یک امر دیگه هم که دیگه روز آخر است ان شاء‌الله عرض بکنیم از خصائص امر به معروف و نهی از منکر دو خصیصه را گفتیم.

سؤال: ؟؟؟

جواب: بله اصل را هم ارجاع می‌دهند به اصول که در اصول دیگه آن جا بحثش خیلی مفصّل است که اصل اقتضای تعبدیت می‌کند یا نه، دو قول در آن جا هست و القول الاقوی این است که مقتضای اصل از تعبدیت نیست. اما این که دیگه بحث اصولی دامنه‌داری است که ارجاع به اصول می‌دهیم.

و اما آخرین خصیصه‌ای که برای... یک خصیصه این بود که فوری است یا فوری نیست.

خصیصه دوم این بود که تعبدی است یا تعبدی نیست.

خصیصه سوم این که ضروری هست یا ضروری نیست که انکارش موجب خروج از دین بشود، منکر آن منکر ضروری باشد.

امام قدس سره در اول تحریر همان بحث امر به معروف فرمودند که «وجوبهما من الضروری» یک این جور عبارتی دارد. فرموده این از ضروریات است.

خب اصل این که رجحان امر به معروف و این که در اسلام امر به معروف و نهی از منکر هست فی الجمله درسته، این ضروری است. هر کسی وارد اسلام یک مقداری بشود ببیند می‌بیند بله. اما مع خصوصیاته، با جهات مختلف نه اصلاً ضروری نیست، محل کلام است و محل اشکال است.

پس ایشان هم که فرمودند ضروری است مقصودشان ظاهراً همین است که اصل این مطلب از واضحات شریعت اسلام است که در اسلام اصل این مطلب فی الجمله وجوب دارد اما با خصوصیاتش دیگه این چنین نیست. مثل حجاب. حجاب اصلش از واضحات و ضروریات است. اما حدود و ثغورش، وجه و کفین، جهات دیگه این‌ها این جوری نیست. اصل این که در اسلام حجاب هست من ضروریات اسلام است. اما خصوصیاتش از ضروریات نیست که منکر آن را بگوییم خارج از اسلام است، کافر است، مرتد است و امثال این‌ها. این جا هم همین جور است.

خب ولو این که فردا هم می‌شد بحث باشد اما من چون کار ضروری دارم فردا دیگه با اجازه شما آقایان گفتیم امروز بحث را تمام کنیم اگر خدای متعال ان شاء الله عمری و توفیقی و فرصت دیگری در اختیار گذاشت برای ان شاء‌الله خدمت به حوزه علمیه مبارکه بنا داریم چهاردهم شهریور که دوم ذی الحجة می‌شود و یکشنبه هست، حالا شنبه هم می‌شد ولی یوم الشروع یکشنبه هست از این جهت ان شاء الله چهاردهم شهریور که با دوم ذی الحجة مصادف است ان شاء الله اگر این درها باز بشود و این مکان‌ها در اختیار باشد آن موقع ان شاء الله بحث را شروع می‌کنیم. ان شاء الله از این ایام ماه رمضان در پیش هست ان شاء الله همه استفاده بهینه را خواهند فرمود و همه اهل ایمان و شیعیان را مورد عطیه خالصانه خودشان قرار بدهند. برای ظهور حضرت در درگاه الهی اصرار بورزند ان شاء الله اگرچه راضی هستیم به آن چه که خدای متعال، اما این که ما این تقاضا را داشته باشیم همان طور که در دعای که در غیبت با سند معتبر از یکی از نواب اربعه آمده که هر روز، روزهای جمعه، عصرهای جمعه خوانده بشود در آن جا ولو فرموده به این که ما راضی هستیم به آن چه که خدای متعال مقرر می‌فرماید اما از آن طرف به ما اجازه داده شده که دعا کنیم و اصرار بورزیم که أن تأذن لولیّک فی اظهار امرک فی بلادک ان شاء الله این دعا را در ماه مبارک فراموش نفرمایید و هم چنین برای رفع مشکلات شیعیان در سراسر عالم به خصوص این مملکت امام زمان ارواحنا فداه چه مشکلات داخلی، چه مشکلات خارجی آن ان شاء الله. و عرض آخر من این است که از این فرصت‌های تعطیلی کمال اغتنام را آقایان داشته باشند برای حل عُقد و گره‌های علمی که خیلی کارآمد است و انسان به آن احتیاج دارد و یک فراغ می‌خواهد مثل همین بحث‌های رجالی، مثل یک بحث‌های اصولی که این‌ها را آدم باید تتبع کند، کار کند، به منابعش، به مدارکش مراجعه کند. فرصت تعطیلی را صرف این امور بفرمایید. تعطیلی ما در حقیقت یک تحصیلی دیگری است به لون آخری. باید این چنین باشد در این فرصتی که بالاخره جوانی هست و ان شاء الله هنوز قوا تحلیل نرفته که انسان اگر قوایش تحلیل رفت اگر بار خودش را بسته باشد در آن زمانی هم که قوایش تحلیل می‌رود خب دیگه مثل جدول ضربی است که آدم حفظ می‌کند تا آخر عمرش یادش هست مثلاً. دیگه وقتی فرمول‌ها جا گرفت در ذهن و این‌ها حالا توی سن نود سالگی هم می‌بینی که... خدا رحمت مرحوم آیت‌الله اراکی قدس سره، آقازاده‌شان همین که ما خدمت ایشان یک مقدار رسائل خواندیم، آقازاده مرحوم آقای اراکی. از آن‌ها نقل شد که ما در حج گاهی لجنه بودیم، چند نفر بودیم مسائلی پیش می‌آمد می‌نشستیم با هم بحث می‌کردیم تا ببینیم جوابش را چه جور بدهیم. خلاصه حل نمی‌شد حالا از آن جا زنگ می‌زدیم به این پیرمرد نود و چند ساله آقای اراکی ایشان جواب می‌داد. می‌گفت این جوری باید باشد. وقتی که انسان آن قوت را پیدا کرد، آن ؟؟؟ را پیدا کرد دیگه خدای متعال این جور است که ... و این به این است که توی جوانی‌اش، توی این ایام بیست سالی که انسان باید حسابی کار بکند، این بیست سال که می‌گویم بعد از دوران سطح است در واقع که قوی کار بکند ان شاء الله بعد دیگه وارد بازار خدمت می‌شود و ان شاء الله خدمت می‌کند. و صلی الله علی محمد و آله.

**پایان جلسه**